بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 7 بهمن 1393.

عرض کنم در مورد اینکه آیا در دین مستوعب ورثه مالک هستند یا میت مالک است یا عرض کنم خدمت شما بدون از ملک خارج می شود بلا مالک هست هیچ کسی مالک نیست هر چند در حکم مال میت باشد این سه احتمالی که وجود داشت ما عرض کردیم که این که میت مالک باشد این احتمال ثبوتا اشکالی ندارد ولی اشکال اثباتی وجود دارد که اثباتا هیچ کسی قائل به این مطلب نیست و یک امر غریبی هست که نیاز به یک دلیل قاطع برای اثباتشش دارد و مجرد احتمال ثبوتی اش کافی نیست برای اثبات این مطلب. خب این چکیده عرض جلسه قبل ما بود. ما در واقع با توجه به اینکه می گفتیم که از آیه شریفه استفاده می شود که مال ورثه نیست نتیجه می گرفتیم که بلا مالک هست و این نتیجه گیری. خب به ذهنم رسید بعدا که این در مورد آیه شریفه باید یک مقداری بحث را مبسوط تر بحث کنیم. هم در جواهر در این مورد بحث شده است قبل از جواهر هم مرحوم محقق اردبیلی در زبده البیان این بحث را دنبال کرده است که کلام صاحب جواهر ناظر به کلام مرحوم محقق اردبیلی در زبده البیان هست. و مرحوم شیخ هم در این مورد به خصوص در تحریر سوم یعنی آن مسئله نهمی که هست مرحوم شیخ خیلی مفصل این بحث را مطرح کرده است و احتمالات مختلف را خیلی با حوصله و سر صبر بحث کرده است که نیاز هست که همه این بحث ها را ما مطرح کنیم. خب ببینید در آیه شریفه یک لام به کار برده شده است. می گوید مثلا لکل واحد منهما السدس. پدر و مادر هر کدامشان سدس را مالک هستند من بعد وصیه یوصی بها أو دین. اینجا یک کلمه لام هست در مورد لام احتمالات متعددی بدوا می رود. یکی اینکه مراد از لام ملکیت باشد. اصل ملکیت باشد. یکی اینکه مراد از لام ملکیت مستقله باشد. یعنی ملکیتی که متعلق حق غیر نیست. یک جور دیگر این هست که متعلق، احتمال سوم متعلق لام ملکیت مستقره باشد. یعنی ملکیتی که از بین نرود. در قبال اینکه ملکیتی که نسبت به دین که با اداء دین دیگر این ملکیت از بین می رود این هم سه جور. یا اصلا ملکیت نباشد. جواز تصرف باشد. لام به اعتبار اینکه جایز التصرف هست. حالا یا اصل جواز تصرف را می خواهد بگوید این هم یک احتمال. این احتمال چهارم این است که اصل جواز تصرف را می خواهد بگوید. احتمال پنجم این هست که جواز تصرف متلف، او را می خواهد مقید کند به من بعد الوصیه. این پنج احتمال در لام می شود داد. خب به نظر می رسد که بدوا این لام وجهی ندارد که ما ملک خاص بگیریم. ظاهرش این است که مطلق ملک متوقف هست. ظاهر بدوی اش این بیان هست که اصل ملکیت یعنی با وصیت و دین هست اصل ملکیت تحقق پیدا نمی کند. حالا مرحوم شیخ اینها یک بحث های مفصلی در این مسئله نهم دارند در مورد اینکه آیا این ملکیت مستقله استفاده می شود، به اصطلاح مفاد لام چیست این بحث را ملاحظه فرمایید ما این را بعدا فردا در موردش صحبت می کنیم. بگذارید آدرس دقیقش هم خدمت شما بدهم. این صفحه 224 دو سه صفحه شاید ایشان در این مورد بحث می کند که مفاد لام چیست. یک بحث بحث مفاد لام. یک بحث دیگر بحث من بعد وصیهٍ هست. این بعدیتی که اینجا ذکر شده است. سه تا احتمال در کلام مرحوم محقق اردبیلی ذکر شده است من حالا قطعه ای از کلام محقق اردبیلی را می خوانم آن احتمال، یک قدری عبارت، عبارت سنگینی است آن عبارت را بخوانم. می گوید در مورد من بعد، احتمالات سه گانه است.

**فالاحتمالات ثلاثة- بعد وصولهما إلى أهلهما**

یعنی بعد از اداء دین و اداء وصیت.

**فلا يجوز التصرّف قبله بوجه**

البته بحث را در مورد این مطرح می کند که آیا جواز تصرف هست قبلش یا نیست. آن مبتنی بر این نیست که لام را به معنای جواز تصرف بگیریم. چون اگر ملکیت هم بگوییم حاصل نمی شود نفی الملکیه لازمه اش نفی جواز تصرف هم می شود. آن یک بحث دیگر است که معلقٌ علیه چیست؟ همان پنج احتمالی که عرض کردم می آید. آن را هر جوری که معنا کنیم چون به هر حال نتیجه نفی الملکیه هم نفی جواز تصرف هست. این است که این فلا یجوز التصرف قبله به این جهت است.

سوال: در این مورد خاص می فرمایید که نفی ملکیت ملازمه دارد با نفی جواز تصرف

پاسخ: بله اینجا چون عامل دیگری برای جواز تصرف بلا ملکیت ما نداریم. اگر جایز باشد به دلیل اینکه مالک هست. فلا یجوز التصرف قبله بوجهٍ. این یک. دو

**و بعد العزل و التعيين، فلا يجوز قبله**

این که همین که کنار بگذارد کافی است. یک تعبیری در بعضی کلمات مرحوم شیخ گاهی اوقات وارد می شود که کأنه بعد از ضمان. آن هم یک احتمال دیگر است آن غیر از عزل و تعیین است که کأنه همین که شخص به عهده بگیرد آن هم کافی است برای اینکه بتواند در بقیه مال تصرف کند.

سوال:... معاصرین هم دارد

پاسخ: نه می خواهم بگویم که این عزل و تعیین با احتمال ضمانی که در کلمات شیخ هست فرق دارد آن متفاوت است.سوم

**و بعد سعة المال و وجودهما فيه،**

این بعد الوصیه یعنی به شرطی که مال سعه داشته باشد نسبت به وصیت و دین و چیز دیگر آن چیز دیگر یک سومش به مثلا یک ششمش به پدر و مادر می رسد.

**فيجوز التصرّف فيما يفضل أو في الكلّ،**

تصرف در آن مقداری که حالا این بعد از سعه المال و وجودهما فیه می خواهد بگوید که اگر مال هم نسبت به وصیت و هم نسبت به دین سعه داشته باشد. بیشتر از آن هم داشته باشد در آن بیشتر می شود تصرف کرد یا در کل می شود تصرف کرد. خب این دو احتمال هم چیز هست

سوال:...

پاسخ: می گوید که بعد الوصیه یعنی بعد از سعه المال للوصیه والدین. می گوید در صورتی به شرطی شما مال را به ورثه می دهید که مستوعب نباشد خلاصه دین و وصیت. اگر دین و وصیت مستوعب مال باشد دیگر به انها چیزی نمیرسد.

سوال: آن وقت به کدام می خورد؟

پاسخ: سومی. اگر دین و وصیت مستوعب نبودند

سوال: اگر مستوعب بودند چی؟

پاسخ: خب سعه مال نبودند دیگر.

سوال: خب به کدام می خورد؟

پاسخ: احتمال سوم است دیگر. احتمال سوم این است که من بعد سعه یعنی من بعد سعة المال للوصیة و العزل به چیز دیگر. یعنی در صورتی یک دوم را به ورثه می دهیم که بیشتر از وصیت و دین چیز دیگری هم وجود داشته باشد که اگر چیز دیگری وجود داشت حالا آن چیز دیگر را می دهیم به، یعنی تصرف در چیز دیگر...

سوال: غیر از آن چه می شود؟

پاسخ: غیر از آن هیچی به ورثه نمی رسد دیگر.

سوال:. تصرف .. بعد از اینکه بعد از وصول می توانند از غیر از آن هم بدهند.

پاسخ: آن یک بحث دیگر است. بعد از اینکه از غیر د ادند بتوانند تصرف کنند یا خیر یک حرف دیگر است.

سه تا احتمال، احتمال اول بعد وصولهما الی اهلهما. یک تفریعی دارد. دقت کنید این را. سه تا احتمال مختلف برای بعد می کند. بر هر یک از این احتمالات تفریعاتی می کند این یک. بعد وصولهما الا اهلهما احتمال اول. احتمال دوم بعد العزل و التعیین. احتمال سوم بعد سعه المال و وجودهما فیه. درست است. نتیجه احتمال اول این هست که فلا یجوز التصرف قبله یعنی قبل وصولهما الا اهلهما بوجهٍ. اصلا نمی شود تصرف کرد. چه عزل کنی و تعیین کنی نمی دانم ضمان کنی هر کاری می خواهی بکنی تصرف دیگر جایز نیست. به آن جهتش کاری ندارد. بوجهٍ ناظر به آن حیثیتش نیست. یک نکته دوم این است که، حالا عیب ندارد. سعه داشته باشد یا نه اشکالی ندارد به ان معنا بگیریم. دوم بعد العزل و التعیین. اگر عزل و تعیین کردی مقدار وصیت را و مقدار دین را گذاشتی کنار، می توانی در بقیه تصرف کنی. این هم دو. سوم اینکه بعد سعه المال و وجودهما فیه. به آنها کار ندارد که به آن عمل خارجی. آنها ناظر به عمل خارجی بود که حالا یک ایصالی شما به اهلش می کنید یا ازل و تعیینی می کنید نه بعد از اینکه یک همچین حالتی وجود داشت بعد از اینکه مال سعه داشته باشد نسبت به وصیت و دین و چیزی زائد بر وصیت و دین هم وجود داشته باشد. خب حالا که زائد وجود دارد بعد از اینکه زائد وجود داشت می شود تصرف کرد در چه چیزی می شود تصرف کرد آن و تا احتمال دارد. در خود آن زائد می شود تصرف کرد یا در کل می شود تصرف کرد. فیجوز التصرف فی ما یفضل یا در آن ما یفضل فقط می شود تصرف کرد یا نه، در کل ان می شود تصرف کرد و یکون ضامنا. این اگر در کل ایشان از این فی الکل استفاده می شود که این تصرفی که اینجا فرض کرده است حتی تصرف متلف را هم می شود. شما می توانید در کل تصرف کنید حتی به نحو اتلافی ولی ضامن هستید نسبت به حق موصی له و حق دیّان. این سه احتمالی که در مسئله با نتایج این سه احتمال. ایشان می گوید

**و يكون ضامنا و الأوّل أحوط و أسلم**

احوط این است که تا وقتی که به اهلش ایصال نشده است نه تصرف کنیم و به عزل و تعیین هم اکتفا نکنیم و تصرف هم اصلا نکنیم. بعد می گوید که روایات هم به این دال هست و بحث را ادامه می دهد. بحث ادامه دارد که من ادامه عبارت را نیاوردم.

سوال:...

پاسخ: نه اصلا یعنی برای آخرت انسان سالم تر است. همان احوط یعنی اسلم للنفس. همان معنای احوط است دیگر. اسلم هست یعنی این که انسان این کار را بکند باعث می شود از مخاوفی که احتمالات دیگر ممکن است متوجه انسان کند در امان باشد.

خب این سه احتمالی که ایشان برای من بعد ذکر می کند. یک احتمال دیگر بعد العزل و التعیین ایشان ذکر کرده است شما بگویید بعد الضمان. احتمال چهارمی که لا به لای فرمایش مرحوم شیخ انصاری گاهی اوقات ذکر شده است که همین که انسان ضامن شود نسبت به حق موصی لهم و حق دیّان همین مقدار کافی باشد برای اینکه بتواند در مال تصرف کند. این هم احتمال چهارم.

سوال:..

پاسخ: نه تعهد نفسی. همان تعهد نفسی کأنه باعث می شود که از این عین مال خارج شود برود به ذمه کأنه. یک همچین چیزی. حالا در مقام احتمال دارم ذکر می کنم. از لا به لای فرمایشات مرحوم شیخ بعضی جاها تعبیر ضمان می کند. که قبل از ضمان نمی شود در مال تصرف کرد کأنه با ضمان می شود در مال تصرف کرد. این هم احتمال چهارم احتمال پنجم احتمالی که در فرمایش مرحوم آقای اراکی بود که این بعد ناظر به بعدیت رتبی است. نه بعدیت زمانی و امثال اینها. بعد از آن یعنی اینکه حق ورثه به گونه ای نیست که بتواند مزاحم با حق دیّان و حق موصی لهم باشد. جنبه مزاحمت با آنها ندارد. من بعد را به این معنا ایشان معنا کرده بودند. ولی به نظر می رسد که هیچ یک از این پنج معنا ظاهر آیه نیست. معنای آیه معنای دیگری هست که در جواهر هم اشاره می کند و خیلی نسبتا هم سبک با آن برخورد می کند و امثال اینها. آن این است که ببینید اولا به نظر می رسد که من بعد متعلق بالام نباشد. من بعد حال باشد از ماترک. و حال یا وصف ماترک باشد. ما ترکی که من بعد الوصیه و الدین هست این ماترک یک دومش مثلا مال شوهر هست یا یک چهارم آن مال زن هست و امثال اینها. که ببینید این ماترک یک مجموعه ای هست. می گوید این ماترک در آن هم وصیت واقع هست هم دین واقع هست. ماترکی که از آن کأنه محصل آیه این می شود که الفاظ عن الدین یا الفاظ عن الوصیه یک دوم فاضل از دین یا یک چهارم فاضل از وصیه این حق ورثه است. یک توضیحی عرض بکنم اینکه این تقدیراتی که اینجا در آیه شریفه گرفته شده است همه تقدیرات خلاف ظاهر جدی است. بعضی هایش که خیلی عجیب و غریب است. بعد سعه المال و وجودهما فیه تقدیر این به خصوص مثلا از آن تقدیرات به خصوص هست که اصلا هیچ گونه صلاحیت چون محقق اردبیلی ذکر کردند ما ذکر می کنیم و الا این یک همچین معنایی را بگوییم اینجا آخه تقدیر هم قرینه تقدیر می خواهد و هم صلاحیت ذاتی می خواهد که اینجا یک مقدری وجود داشته باشد به نظر می رسد که هیچ یک از این دو تا نیست. نه ذاتا یک همچین چیزی، می گفت که یک بنده خدا گفته بود که یقین دارم که خدا ارحم الراحمین است، یقین دارم که خدا ارحم الراحمین است، یقین دارم که شیطان رجیم است. گفته است که کفر نگو کفر نگو گفت خالقٌ در تقدیر بگیرد. خب آخه هر چیزی که نمی شود در تقدیر گرفت. خالقٌ در تقدیر بگیر که این معنای تقدیر گرفتن نیست که. به نظر می رسد که این بسیاری از این معانی، حالا بعد وصولهما در اینها خب اشکالی ندارد از جهت چیزی انقدر تقدیر، سایر احتمالات نمی دانم ضمان مراد باشد عزل و تعیین باشد سعه مال باشد در این احتمالات همچنین احتمالی که آقای اراکی دادند که بعد بعدی رتبی باشد و امثال اینها، اینها هیچ کدامشان چیز عرفی که اصلا وجود داشته باشند ندارند. چون وصیت برای این هست که غایت آن وصول هست اینکه وصیت را به اعتبار غایت ما اطلاق کنیم آن در اینها در این احتمالی که قابل ذکر است از این احتمالات اینکه وصولهما. یعنی اداء وصیت. وصیت به معنای ادای وصیت باشد. آن خب ما می گوییم بعد از نماز فلان کار را انجام بده. یعنی بعد از انجام دادن نماز. آن احتمال، احتمال کاملا به جایی هست که، ولی به نظر می رسد که اصلا نیازی به ظهور عرفی اش اینجور نیست. ببینید خود همین تعبیر الفاضل عن الدین را شما در نظر بگیرید، اگر ما گفتیم که الفاضل عن الدین مراد از دین اینجا چیست؟ مراد از دین یعنی مقدار دینی، دین خودش یعنی قرض کردن. یک چیزی است که بر ذمه انسان هست. دین در این مال حقیقتا که نیست. پس چطور شما از تعبیر الفاضل عن الدین که تعبیر می کنید چه چیزی از آن فهمیده می شود؟ عنی فاضل از مقدار دین. اینکه دین را به معنای مقدار دین گرفته اند عرفی ترین چیزی هست که همین تعبیر الفاضل عن الدین که به کار می برید انصراف پیدا می کند از فاضل از مقدار دین. ولو دین اصلش در ذمه است. به آن مال خارجی آن جور تعلقی ندارد. ولی وقتی همین جوری بگوییم به اصطلاح، کما اینکه الخمس بعد المعونه شما می گویید که در مال بعد از معونه خمس وجود دارد. بعد از معونه یعنی چه؟ یعنی بعد از مقدار معونه. همان که آقای خوئی اینجا بعد از کلامشان ذکر می کنند این که شیء را معونه را به معنای مقدار معونه بگیریم. دین را به معنای مقدار دین بگیریم و وصیت را به معنای مقدار وصیت بگیریم روشن ترین احتمال که اینها تجوز به آن معنا نیست. یعنی چیزی شبیه، به گونه ای است که آدم غفلت می کند، به یک معنا معنای تجوز در آن به کار رفته است. شاید قبل از اینکه من این تعبیر فاضل عن الدین را تحلیل می کنم به ذهن شما خطور نکرده بود که دین اینجا یک نوع تجوزی در آن به کار رفته است. انقدر تعبیر فاضل عن الدین در ذهن انسان چیز هست. صاحب جواهر را ملاحظه بفرمایید اینجاها برای اینکه این ذهنیت ها چیز نشود به جای فاضل عن الدین تعبیر می کند الفاضل عن مقابل الدین. تعبیر فاضل تعبیراتش را نگاه کنید کأنه ذهنیتش این هست که دین یک چیز دیگر است اینجا فاضل عن مقابل الدین تعبیر می کند در حالی که تعبیر عرفی که در کلمات فقها در این جور موارد به کار می رود الفاضل عن مقابل الدین نمی گویند. الفاضل عن الدین تعبیر می کنند. به خاطر اینکه دین و مقدار دین انقدر به هم دیگر نزدیکی دارند که جای هم دیگر به راحتی به کار برده می شوند. این است که من بعد وصی به نظر می رسد یعنی من بعد مقدار الوصیه مقدار دین. و یعنی مالی که مقدار دین را از آن کم کردید. این من بعد چیز لام نیست. این لامش من بعد این هست. نه آن ماترکی که من بعد الوصیه هست یعنی من بعد مقدار الوصیه هست یا من بعد مقدار الدین هست آن به ماترک تقسیم می شود و باید ورثه...

سوال:... می گوید یوصیکم الله من اولادکم بعد می گوید...

پاسخ: حالا آن را در موردش صحبت می کنیم که این یعنی چی تقسیم بندی ها یک کلامی مرحوم شیخ دارد در کلام صاحب جواهر هم وارد شده است آن را من بعدا در موردش صحبت می کنم. فلأمه السدس

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلاَدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لاَ تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً

وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ

و تا آخر. دو جور اینکه این من بعد متعلق به چیست. من بعد متعلق به چیست. آیا می گوید که مالکیتشان مالکیت ورثه بعد هست یعنی یک موقعی هست ما می گوییم بعد ازوصیت و ارث آن مالکیت تحقق پیدا می کند. خب بحث این است که بعد از وصیت مالکیت تحقق می کند یعنی چه؟ خب به خاطر همین اینها گفته اند که بعد از اداء وصیت. بعد از اداء دین. یا بعد از عزل یا بعد از تعیین. یک همچین معانی را معنا کرده اند برای اینکه آن به اصطلاح مالکیت را تصویر کنند. اینکه این مالکیت بعد از اینها است. ولی عرض من به دو تقریب هست. یک تقریب این هست که من عرض می کنم که این آیه می خواهد بگوید ما ترکی که من بعد، من بعد حال هست برای ما ترک. در این آیه چندین جا ماترک قرار داده است. حالا یا صریحا ذکر شده است یا مقدر هست که مثلا بعضی از اینها. فلأمه السدس، یعنی سدس از ماترک. آن اوایل که فلهن ثلثا ماترک اولش تصریح کرده است به آن ماترک بعدش به اعتبار قبلی آن متعلق ماترک را نصف از ماترک، سدس از ما ترک و امثال اینها. ما می خواهیم بگوییم که ماترکی که من بعد الوصیه هست.

سوال: ظاهرش بیشتر به همان یوصیکم باید باشد

پاسخ: به یوصیکم که نمی خورد. نه اینکه یوصیکم به لام بگویید حالا. یوصیکم که نه وصیتش که بعد نیست. متعلق الوصیه

سوال:...

پاسخ: یوصیکم که نه، نه اینکه بعد از اینکه وصیت می کند متعلق الوصیه. یوصیکم را نگویید دیگر. این را که انقدر اگر هم می خواهید چیز کنید بگویید به لام. یعنی یوصیکم به مالکیت این مالکیتی که بعد هست. یعنی متعلق الوصیه نه خود وصیت. وصیتش که ...

سوال: ماترک بعد از دین اصلا گفته می شود؟

پاسخ: آره دیگه ما ترکی که من بعد هست. یعنی ما ترکی که کأنه دینش را حذف کردید. الفاضل عن الدین. ماترکی که من بعد الوصیه هست. مثل الخمس بعد المعونه. الخمس بعد المعونه را چجوری معنا می کنید؟ یعنی خمس در ربح من بعد الوصیه هست. یعنی ربحی که از آن چیز را...

سوال:... من وصیت می کنم به این سهام منتهی وصیت من نه اینکه تحقق وصیت هم...این وصیت من بعد از این است که...

پاسخ: نه وصیت خدا که بعد نیست. متعلق الوصیه بعد است. بازهم دقت به نکته اش نمی کنید. حال این یک جور. یک تقریب که نتیجه اش این می شود که ما ترکی که مقدار دین و وصیت از آن کم شده است. بنابراین اگر ما ترک شما مقدار وصیت و دینش را کم کند هیچی نمی ماند. خب اصلا مالکیتی وجود ندارد. بنابراین دین مستوعب نتیجه اش این می شود. دینی مستوعب للترکه ورثه هیچی ندارند. یک موقعی هست که نه، دین مستوعب ترکه نیست فاضل از دین می ماند. یعنی محصل معنا این می شود که این سهام از ما ترکی که فاضل از دین و وصیت هست به ورثه منتقل می شود. اینجوری. این یک تقریب. یک تقریب دیگر این هست که نه، نگوییم من بعد الوصیه أو دین متعلق به یعنی در واقع حال باشد از ماترک یا وصف باشد برای ماترک. بلکه حال برای آن مالکیت باشد. ولی مالکیت ماترک بعد از او کنایه باشد از اینکه مقدار وصیت و ماترک آن مقدار را مالک نمی شوند. این معنای دیگری هست که در جواهر چیز کرده است. اینکه می گویند شما مالک هستید بعد از مقدار وصیت. مالک هستید بعد از مقدار وصیت یعنی چه؟ ماترک یک مفهومی هست که به نحو احمالی در نظر گرفته شده است. این ماترک را مالکیت شما نسبت به این ماترک من بعد الوصیه هست. یعنی به اعتبار اینکه ماترک آن را مالک نیستید، مالکیت شما نسبت به او را بعد از او لحاظ شده است. یعنی کنایه از این هست که مقدار دین و مقدار وصیت را مالک نیستید. یعنی من بعد را ما متعلق به مالکیت می گیریم. ولی مالکیتش من بعد کنایه از این است که به مقدار دین و وصیت او را مالک نیستید. هر دو اینها در یک جهت مشترک هستند آن این است که مراد از دین و وصیت را آنجا تقدیر ما نمی گیریم. اداء الدین نمی دانم عزل الدین نمی دانم سعه المال للدین ضمان الدین هیچگونه تقدیری گرفته نمی شود. البته به یک معنا دین به معنای مقدار الدین به کار می برید. ولی عرض کردم آن تجوزی که در استعمال دین به معنای مقدار الدین هست، این تجوز بسیار روشن تر از تجوز های دیگری که در این تقدیرهایی که آقایان، ما در واقع یک نوع مجاز در حذف نمی گیریم. مجاز در کلمه می خواهیم بگیریم. یک مجاز در کلمه ای که خیلی واضح هست به طوری که عرض کردم گاهی اوقات آدم غفلت می کند از اینکه این معنا، معنای مجازی است. فرض کنید می گوییم الخمس بعد المعونه گاهی اوقات آدم توجه نمی کند که خمس که بعد از خود معونه نیست. بعد از مقدار معونه است. اینکه شیء را به مقدار الشیء اطلاق کرده اند خیلی تجوز بسیار روشن و واضحی به نظر می رسد. به نظر می رسد این آیه شریفه در این مقام باشد در نتیجه معنایش این هست که مقدار الدین و مقدار الوصیه مال ورثه نیست. حالا یا به اعتبار اینکه مالکیتش نسبت به ماترک بعد از او فرض شده است که کنایه از این است که این مقدار دین و مقدار وصیت ملکشان نیست. یا به اعتبار اینکه از اول گفته است که ماترک منهای دین و وصیت. ماترکی که از آن دین و وصیت کم شده است. ماترکی که مقدار دین و وصیت آن کنار گذاشته شده است یعنی منهای آن. اگر آن معنا هم باشد

سوال:. مقداری که برای موصی له...

پاسخ: نمی شوند دیگر طبیعتا معنایش این می شود دیگر. صریح می شود در این معنا دیگر. همین است دیگر ما می خواهیم ببینیم.....

سوال:....

پاسخ: بله در مقام این است. اصل بحث ما این است که در مقام این هست یا نیست. شما همین ادعا را می گوید آیا در مقام این هست می گوییم بله در مقام این هست. آخه شما همین حرفی که ما می زنید ضد آن را می گویید آخه این حرف درست است؟ این که نمی شود که.

اصلا همین را دارد بیان می کند. نحوه اداء وصیت است.

سوال: یک نکته ای عرض کنم حاج آقا ما اگر ملاک در استظهار این باشد که استظهار اطمینانی برای ما حجت است، حالا این فرمایشی که شما فرمودید این جوری نیست که آدم...

پاسخ: حالا آن مبنا ناتمام است. ما در استظهارات دائر مدار اطمینان نیستیم ولو به جهت انسداد صغیر باید از آن اطمینان های آن شکلی بیرون بیاییم. یعنی یک نوع ظن قابل توجهی،

و اینها از این شکل است. آن احتمالات دیگر واقعش این است که حالا ظاهر خود آیه البته روایات را بحث می کنیم ها. این بحث، بحث ابتدایی است. ما چیزمان این هست که هیچوقت آن ظاهری که ابتدائا از آیات استفاده می شود منهای ظاهر روایات نباید چیز کرد. ما می خواهیم بگوییم که منهای روایاتی که در مسئله وجود دارد اگر ما باشیم و این آیه شریفه آن مفادی که از این آیه استفاده می شود این هست که مالکیت ورّاث نسبت به آن مال این مالکیت نسبت به آن مقدار وصیت و مقدار دین تحقق ندارد. اصلا در مقام نفی این هست می خواهد بگوید که این مقدار مالکیت وجود ندارد. خب قبلا بحثش را کردیم که نمی دانم مفهوم هست و مفهوم مخالف هست و در این تحلیلی که ما می کنیم اصلا بحث مفهوم نیست اصلا در مقام تهدید هست می خواهد مقدار مال میت را تهدید کند. نحوه مالکیت را تهدید کند. اینکه در مقام تهدید هست ولو مفهوم هم به طول کلی قائل نباشیم اینجا اصلا جای مفهوم است. پس بنابراین بحث هایی که صاحب جواهر می گوید که نمی دانم اشعار هست و ممکن است فایده دیگری داشته باشد و آن بحث ها اصلا اینجا جا ندارد. آن را ما عرض کردیم که ما اگر مفهوم وصف را هم به طور کلی، این یک چیزی شبیه عرض کردم یک چیزی شبیه مفهوم استثنا هست که از اول می خواهد استثنا کند یک چیزی را می گوید این منهای آن. آن چیزی که از آن این مقدار استثنا شده است. آن دو تقریبی که عرض کردم.

سوال: اگر از رویات ما چیزی را برداشت نکنیم این..

پاسخ: بله همین جور است. اگر ما در روایات یک چیزی برداشت کنیم که خیلی روشن باشد که با این ناسازگار است باید نحوه جمع بین روایات و این ظهوری که در آیه هست را بررسی کنیم. این ما مجموع من جیث المجموع را باید بررسی کنیم. این است که عرض ما این هست که ظاهر آیه این هست که ورثه مالک، این که آقای خوئی هم اشاره می فرمودند ما عرض می کردیم که همین کاملا با آقای خوئی موافقیم که ظاهر آیه این هست که ورثه مالک نیستند نسبت به مقدار دین و مقدار وصیت. ولی ایشان از این نتیجه گرفته بودند که میت مالک است. ما می گفتیم که نه، مالکیت میت روی این آیه اثبات نمی شود نفی مالکیت ورثه فقط اثبات می شود و نتیجه اش همان مبنای قدما می شود که قدما می گویند که میت مالک نیست و در حکم مالک هست یعنی مالک ندار. حالا کلام مرحوم شیخ را ببینید شیخ اینجا یک بحث های جالبی دارد من قبل این بحث ها را کرده ام. بحث هایی که مربوط به کلام شیخ هست ولی چون یک مقداری شیخ بحث را توسعه داده است یک مقداری متفاوت است با آن زاویه دید نحوه اطلاق لام و امثال اینها آن بحث هایش را فکر می کنم دوباره با کلام شیخ مطرح کنیم و با دید شیخ این بحث را دنبال کنیم مناسب هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد